

عصمت پیامبر گرامی

نویسنده:

آیت الله جعفر سبحانی

پایگاه تخصصی فلسفه و کلام |

www.alavisereshki.com



بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پایگاه تخصصی فلسفه و کلام |

www.alavisereshki.com



فهرست:

- ۵..... مقدمه
- ۶..... پیامبر اسلام و پیراستگی از گناه.....
- ۹..... پیراستگی پیامبر از خطا و اشتباه.....
- ۱۱..... قرآن و خطا و سهو پیامبران.....
- ۱۴..... دلایل مخالفان.....
- ۱۴..... اگر از هوی و هوسهای آنان پیروی کنی.....
- ۱۹..... هدف از طلب مغفرت‌ها چیست؟.....
- ۲۷..... عفو خدا چگونه با عصمت سازگار است؟.....
- ۳۲..... مقصود از بخشیدن ذنب پیامبر چیست؟.....
- ۳۲..... ۱- مقصود از این فتح چیست؟.....
- ۳۴..... ۲- مقصود از «ذنب» چیست؟.....
- ۳۵..... ۳- غفران در لغت عرب.....
- ۳۶..... ۴- چگونه پیروی علت مغفرت است؟.....
- ۳۶..... ۵- مقصود از «ذنب» چیست؟.....



۶- مقصود از متقدم و متأخر چیست؟ ۳۸

گفتاری از امام هشتم ۳۹



مقدمه

مصونیت و پیراستگی پیامبر از خلاف و خطا، بسان دیگر پیامبران دارای مراحل سه‌گانه است، و این مراحل عبارتند از:

۱- مصونیت مطلق (عمدی و سهوی) در تبلیغ شریعت.

۲- عصمت از خلاف و گناه در رفتار و گفتار.

۳- پیراستگی از خطا و لغزش در جریانه‌های عادی.



پیامبر اسلام و پیراستگی از گناه

گذشته از آیات فراوانی که بر عصمت همه پیامبران از گناه دلالت دارند، می‌توان از آیه ذیل مصونیت او را از گناه استفاده کرد:

«و ان کادوا ليفتنونک عن الذی اوحینا الیک لتفتری علینا غیره و اذا لا تخذوک خلیلاً»

«آنان (مشرکان) نزدیک بود که با پیشنهاد خود، تو را از آنچه، به تو وحی کردیم، بفریبند، تا غیر آن را به ما نسبت دهی در این هنگام تو را دوست خود بر می‌گزینند.»

«و لولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئاً قليلاً»

«اگر به تو استواری نمی‌بخشیدیم، نزدیک بود که مقدار کمی به آنان متمایل گردی.»

«اذا لا ذقناک ضعف الحیوة و ضعف الممات ثم لا تجد لک علینا نصیراً» (اسراء / ۷۳-۷۵).

«در این صورت دو برابر مجازات (مشرکین) در زندگی دنیا و دو برابر مجازات آنان در سرای دیگر را به تو می‌چشانیدیم، آنگاه در برابر ما، یآوری پیدا نمی‌کردی.»

مفسران درباره علت نزول آیات، شأن نزولهای گوناگونی نقل کرده‌اند که بسیاری از آنها به خاطر مکی بودن آیات، صحیح و استوار نیست، تنها شأن نزولی که با زمان نزول آنها تطبیق می‌کند، همان است که ابی حفص «صائغ» از امام باقر (ع) نقل می‌کند که قریش به پیامبر پیشنهاد کردند که آنها خدای او را یک سال بپرستند مشروط بر این که پیامبر نیز بتان قریش را به همین اندازه پرستش نماید.

اختلاف شأن نزولها در مفاد آیه تأثیری ندارد آنچه مهم است این است که در آیه «ولو لا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم» دقت کافی انجام دهیم و برای توضیح دلالت آیه نکاتی یادآور می‌شویم:



۱- برخی از کوتاه نظران خواسته‌اند آیه را گواه بر عدم عصمت پیامبر بگیرند، در حالی که از نظر محققان آیه از دلایل نقلی عصمت او می‌باشد، و در حقیقت، باریک بینان و ژرف نگران از درختی که در نظر مخالفان تلخ است میوه شیرین چیده و خلاف مقصود آنان را استخراج کرده‌اند.

۲- لازم است در تعیین فاعل فعل «کادوا» که ضمیر متصل «و ان کادوا لیفتنونک» از آن حاکی است، دقت کنیم ظاهر آیه نشان می‌دهد که مقصود از ضمیر «کادوا» همان مشرکان است و فاعل «لیفتنونک» نیز از آن حاکی می‌باشد، و روی هم رفته مفاد آیه این است: مشرکان نزدیک شدند که او را بفریبند، و در این آیه سخنی از نزدیک شدن پیامبر (ص) به میان نیامده است.

۳- آیه «ولولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئاً قليلاً» از دو جمله که یکی شرط (ثبتناک) و دیگری جزا (لقد کدت ترکن) تشکیل یافته است و لفظ «ولولا» در زبان عرب، معادل «اگر نبود» (یا اگر نه این بود) در زبان فارسی است در این صورت مفاد آیه این است اگر نه این بود که تو را ثابت قدم نگه داشتیم، نزدیک بود که به آنها متمایل شوی، ولی تثبیت الهی مانع از تحقق نزدیکی شد، نه تنها میل و انعطافی از تو سر نزد، بلکه به آن هم نزدیک نشدی.

۴- این تثبیت الهی، جز تثبیت در مرحله فکر و اندیشه، آنگاه در مرحله عمل و رفتار چیزی نیست؛ یعنی لطف الهی آنچنان شامل حال او گردید که قرب به مشرکان و سازش با آنها درباره پرستش بتان آنها، نه در ذهن و اندیشه او جوانه زد و نه در خارج جامه عمل پوشید.

و تثبیت به این معنی جز عصمت و «تسدید» پیامبران به وسیله روح القدس و غیره چیز دیگری نیست.

۵- باید توجه داشت که این تثبیت به یک مورد و دو مورد اختصاص ندارد، بلکه پیوسته شامل حال او می‌باشد زیرا همان جهت که سبب شد خدا به پیامبر در این مورد خاص، استقامت قدم و استواری گام بخشد، در دیگر موارد نیز وجود دارد، و جهتی ندارد که در یک مورد او را تثبیت کند و در مراحل دیگر او را به خود واگذارد.

۶- تثبیت الهی آنچنان نیست که عنان اختیار و آزادی را از کف برآید و دیگر، پیامبر تثبیت شده نتواند بر خلاف آن کاری صورت ندهد بلکه با این وضع می‌تواند یکی از دو طرف کار را برگزیند برای بیان این جهت در آیه سوم می‌فرماید:

«اذا لا ذفناک ضعف الحیوة وضع الممات ثم لا تجد لک علینا نصیراً»



«در این موقع دو برابر عذاب (مشرکان) را در زندگی این جهان و جهان دیگر به تو می‌چشانیم، آنگاه در برابر ما یاوری پیدا نمی‌کردی.»

با توجه به این نکات روشن شد که نه تنها مفاد آیه در کام «عدلیه» که عصمت را حالت لازم در پیامبران می‌دانند، تلخ نیست، بلکه بسیار شیرین و نوید بخش است و آن این است که: خداوند پیامبر خود را به خود او واگذار نمی‌کند و در لغزشها و سراشیبی‌ها به او تنبیت و استواری می‌بخشد و او را از قرب و نزدیک شدن به گناه (تا چه رسد به خود آن) باز می‌دارد.

و در حقیقت، جمله «ولولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن» بسان «ولولا فضل الله علیک و رحمته لهمت طائفه ان یضلوک» (نساء / ۱۱۳) است جز این که آیه مورد بحث مربوط به تثبیت در برابر گناه و آیه دوم مربوط به صیانت پیامبر از لغزشهای سهوی و غیر عمدی است و با صرف نظر از این تفاوت شیوه بیان و نحوه دلالت در همه یکسان است و هم اکنون در بحث بعد که پیرامون پیراستگی پیامبر از خطا است گفتگو می‌کنیم، و پیرامون آیه توضیح کافی خواهیم داد.



پیراستگی پیامبر از خطا و اشتباه

مصونیت پیامبر از خطا و اشتباه در امور زندگی و جریانهای عادی از جمله مسائلی است که در علم کلام پیرامون آن بحث و گفتگو شده و اقوال فراوانی درباره آن به چشم می‌خورد، در این مورد، خرد برای حفظ «اعتماد مردم» به گفتار و رفتار پیامبر (ص) مصونیت را یک حالت لازم و شرط حتمی تلقی می‌کند:

خطا و اشتباه در غیر تبلیغ دین به دو صورت متصور است:

الف - خطا در انجام وظیفه مذهبی اعم از فردی مانند اشتباه در رکعات نماز و یا اجتماعی مانند کشتن فرد بی گناه.

ب - اشتباه در امور روزانه زندگی.

مسأله جلب اعتماد مردم که عامل مهم در پیشرفت مقاصد پیامبران است ایجاب می‌کند که پیامبران در قسمت عمل به وظائف مذهبی اعم از فردی و اجتماعی مصون از اشتباه باشند، زیرا اشتباه در این قسمت کم سبب می‌شود که مردم در تعالیم و گفته‌های آنان به دیده شک و تردید بنگرند و با خود چنین بیندیشند:

«وقتی پیامبر در عمل به وظائف، اشتباه و خطا می‌کند، از کجا معلوم که در بیان تعالیم دچار اشتباه نشود؟».

این اندیشه ایجاب می‌کند که پیامبران در کارهای عادی و جریانهای روزمره نیز از اشتباه و خطا مصون باشند، زیرا اشتباه در این مورد از اعتماد مردم می‌کاهد و سبب می‌شود که مردم به تعالیم او از دیده دیگری بنگرند.

اشتباه نشود! ما نمی‌گوئیم اشتباه در امور زندگی ملازم با اشتباه در بیان وظائف و تعالیم است زیرا چه بسا ممکن است مردی از جانب خدا در قسمت دوم مصونیت داشته باشد ولی در امور عادی دچار خطا و لغزش گردد و تفکیک میان این دو کاملاً صحیح و پابرجاست.



این تفکیک برای دانشمندان کاملاً امکان‌پذیر است، ولی روی سخن در اینجا با افراد دیگر است که نمی‌توانند به این نوع از مسائل با دیده تفکیک بنگرند، بلکه همه را به یک چوب می‌رانند و وجود شک و تردید یا خطا و خلاف در زندگی روزمره خود، موجب جوانه زدن شک در دیگر امور مربوط به پیامبر می‌شود.

خداوند برای پیشرفت مقاصد بعثت، باید پیامبران را با مصونیت و پیراستگی کامل مجهز سازد، تا از این جهت اعتماد صددرصد مردم را به آموزگاران وحی جلب نماید و در نتیجه هدف و مقصد بعثت که تربیت و گرایش مردم است جامعه عمل بیوشد.

لذا امام ششم در روایتی می‌فرماید:

«روح القدس تحمل النبوه و روح القدس لا ینام و لا یغفل و لا یلهو و لا یسهو: روح القدس حامل نبوت است، او نمی‌خوابد و غفلت نمی‌کند و از او اشتباهی رخ نمی‌دهد»^۱.

تا اینجا با داوری خرد در مسأله تجویز خطا و سهو بر پیامبران آشنا شدیم اکنون وقت آن رسیده است که با منطق قرآن در این مورد نیز آشنا شویم، طبعاً منطق هر دو یکسان بوده و کوچک‌ترین اختلافی میان آن دو نخواهد بود.

^۱ بصائر الدرجات، ص ۱۳۴.



قرآن و خطا و سهو پیامبران

از آیه زیر می‌توان مصونیت پیامبر الهی را از اشتباه و سهو استفاده کرد:

«ولولا فضل الله عليك و رحمته لهمت طائفة منهم ان يضلوك و ما يضلون الا انفسهم و ما يضرنونك من شيء و انزل الله عليك الكتاب و الحكمة و علمك ما لم تكن تعلم و كان فضل الله عليك عظيماً» (نساء / ۱۱۳).

«اگر کرم و رحمت خدا شامل حال تو نبود، گروهی از آنان تصمیم می‌گرفتند که تو را گمراه کنند، و آنان جز خویش کسی را گمراه نمی‌سازند(و در پرتو همین رحمت) هرگز ضرری به تو نمی‌رسانند، خدا آنچه را که تو نمی‌دانی به تو آموخت و کرم خدا در حق تو بزرگ است».

مفسران در شأن نزول آیه، جریانهای مختلفی یاد کرده‌اند که نقل آنها مایه گسترده‌گی سخن است؛ در اینجا ما یکی را به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم:

زره فردی از صحابه پیامبر به سرقت رفت صاحب آن به یک نفر از طائفه «بنی ابیرق» ظنین شد، سارق وقتی متوجه خطر شد، زره را به خانه یک نفر یهودی انداخت، و از قبیله خود خواست که نزد پیامبر بر پاکی او گواهی دهند و وجود زره را در خانه یهودی گواه بر برائت او گیرند، در این شرایط «سارق» تبرئه شد و یهودی متهم گردید، خدا پیامبر خود را از جریان آگاه ساخت و آیه یاد شده به ضمیمه آیه‌ای که یادآور می‌شویم، فرود آمد.

خواه این شأن نزول صحیح باشد یا نباشد، بالأخره از مجموع شأن نزول‌هایی که در این مورد نقل شده است، استفاده می‌شود که پیامبر در آستانه داوری بر خلاف واقع (از روی خطا) قرار گرفته بود، و گروهی با صحنه سازی می‌خواستند پیامبر را فریب داده و ظواهر قضیه را به رخ پیامبر بکشند تا وی بر خلاف حق حکم نماید، ولی خداوند او را از خطا و اشتباه حفظ و صیانت نمود و آن این که پرده از چهره حقیقت برداشته و چیزی را که او نمی‌دانست به او آموخت و کرم خدا نسبت به پیامبر بزرگ است؛ اکنون باید ببینیم چگونه آیات مورد بحث بر مصونیت پیامبر (ص) از خطا گواهی می‌دهد.

در آیه مورد بحث سه جمله باید مورد توجه قرار گیرد:

پایگاه تخصصی فلسفه و کلام |

www.alavisereshki.com



الف: «و انزل الله عليك الكتاب و الحكمة».

ب: «و علمك ما لم تكن تعلم».

ج: «و كان فضل الله عليك عظيماً».

جمله نخست ناظر به مبانی داوری اوست و آن کتاب و سنت (حکمت) می‌باشد. آگاهی از این دو منبع وسیع تشریح، مایه مصونیت در احکام کلی الهی می‌گردد و در نتیجه پیامبر در تبیین احکام خدا هرگز دچار اشتباه و لغزش نمی‌گردد زیرا آنچه بشر تا روز رستاخیز به آن نیاز دارد در این دو منبع وارد شده است ولی روشن است که علم به قوانین کلی، مایه مصونیت از اشتباه در موضوعات، و جزئیات، و به اصطلاح در تطبیق آن کلیات بر موارد خود، نمی‌گردد بلکه برای مصونیت از اشتباه، به چیز دیگری نیاز دارد.

در همان مورد شأن نزولی که پیامبر در آستانه داوری بر خلاف واقع قرار گرفته بود، و خداوند او را از لغزش حفظ کرد، او از تمام احکام کلی الهی آگاه بود - مع الوصف - علم به کلیات، موجب مصونیت او نگردد بلکه این علم به ضمیمه امر دیگر، به او مصونیت داد و این امر دوم همان است که در جمله دوم وارد شده است آنجا که می‌فرماید:

«و علمک ما لم تكن تعلم: چیزی را که نمی‌دانستی به تو آموخت» این کدام علم است که پیامبر نمی‌دانست و خدا؛ به او آموخت؟ آیا علم به احکام کلی الهی است که در کتاب و سنت آمده است، یا مقصود علم به واقعیات و خصوصیات وقایع و جریانها است؟ شکی نیست که احتمال نخست کاملاً بی‌اساس است زیرا علم به کلیات احکام کلی در جمله پیشین به روشنی بیان گردید، دیگر نیازی به تکرار و تأکید نیست و هیچ کس احتمال نمی‌دهد که پیامبر الهی، از احکام شریعت خود بی‌اطلاع باشد، تا زمینه تأکید فراهم گردد.

مقصود از این جمله همان احتمال دوم است یعنی پرده از چهره واقعیات برداشت و او را در جریان توطئه برلغزاندن پیامبر، و وارد آوردن تهمت بر یک بی‌گناه قرار داد و این همان است که در آیه دیگری که در این رابطه نازل گردیده با جمله «بما اریک الله» بیان گردیده است چنانکه می‌فرماید:

«انا انزلنا الیک الكتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اریک الله ولا تکن للخائنین خصیماً»



در این آیه برای داوری پیامبر (ص)، دو اصل بیان گردیده است:

۱- «انزلنا الیک الکتاب: کتاب را بر تو فرو فرستادیم».

۲- «بما اریک الله: به سبب آنچه که به تو ارائه نموده است».

و «بما» در کلمه «بما» به معنای «سببیت» است یعنی: خداوند کتاب را برای تو فرستاد تا در سایه آن به ضمیمه آنچه که از حقائق برای تو ارائه کرده است، داوری نمائی و هرگز نلغزی.

بنابراین، پیامبر گرامی گذشته از علم به کتاب و سنت، با علم و آگاهی خاصی مجهز است که از آن در دو آیه قبل گاهی با جمله «و عملک ما لم تکن تعلم» تعبیر آورده است.

و گاهی آن را با جمله «بما اریک الله» بیان کرده است.

برای این که تصور نشود که این نوع مصونیت، مخصوص به یک مورد یا در خصوص داوری است و باب اشتباه به روی پیامبر (ص) در موارد دیگر باز است، خداوند در آیه مورد بحث جمله سوم را می آورد و می فرماید:

«کان فضل الله علیک عظیماً: کرم خدا بر تو بسیار بزرگ است».

جایی که خداوند چیزی را بزرگ بشمارد، باید حساب آن را از چیزی که ما بزرگ می نمائیم، جدا کرد، فضل و کرم بزرگ نشانه آن است که پیامبر گرامی در مسیر زندگی در قضاوتها و داوریها، در معاشرتها و برخوردها از خطا و لغزش مصون می باشد.

خلاصه: به خاطر مصلحتی که در امر رسالت نهفته است و برای این که پیامبر اسوه و الگو و سرمشق امت است، باید در مسیر زندگی به گونه ای باشد که امت درباره او احتمال اشتباه و خطا ندهد تا در مسأله اطاعت از رفتار او، گفتار او، دچار سرگردانی و دو دلی نباشد.



دلایل مخالفان

مخالفان عصمت پیامبر اسلام در مرحله خلاف و گناه و یا مصونیت او از خطا و لغزش با یک رشته آیات و احادیثی استدلال کرده‌اند، و از این طریق اذهان ساده لوحان را نسبت به اصل عصمت مشوش ساخته‌اند، برای تکمیل مطلب باید مجموع دلایل آنان مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

نخست آیات را وارد بحث می‌کنیم آنگاه به توضیح پاره‌ای از روایات می‌پردازیم.

اگر از هوی و هوسهای آنان پیروی کنی...

خدا پیامبر را با یک رشته «قضایای شرطیه» مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید:

«ولئن اتبعت اهواءهم بعد الذی جاءک من العلم مالک من الله من ولی ولا نصیر» (بقره / ۱۲۰)

«اگر از هوی و هوسهای آنان (اهل کتاب) پس از آنکه آگاه شدی پیروی کنی، از جانب خدا برای تو، حامی و یآوری

نیست.»

در همین سوره در آیه ۱۴۵ همین مضمون نیز وارد شده جز این که در آخر آیه به جای «مالک من الله»... جمله «انک اذا لمن الظالمین» آمده است و در سوره رعد آیه ۳۷ آیه نخست بدون کم و زیاد وارد شده جز این که به جای «ولا نصیراً» کلمه «ولا واق» آمده است.

این آیات و مشابه آنها که هم اکنون یادآور می‌شویم، کوچک‌ترین گواه بر نفی عصمت نیست زیرا:

این آیات به صورت قضیه شرطیه وارد شده و یک چنین قضایایی هرگز گواه بر تحقق شرط (پیروی از هوی و هوسها) نیست، بلکه با پیراستگی کامل شخص نیز سازگار است.



این گونه گزارشها به صورت قضایای شرطیه گواه بر آن نیست که روزی طرفین آن محقق می‌گردد؛ خداوند به پیامبر خود می‌گوید:

«ولئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک ثم لا تجدلک به علینا وکیلاً» (اسراء / ۸۶)

«اگر بخواهیم آنچه را که بر تو وحی کردیم از تو می‌گیریم و هرگز مدافعی بر خود پیدا نمی‌کنی».

در حالی که خدا از تعلق مشیت وی برگرفتن وحی از پیامبر به صورت قضیه شرطیه سخن می‌گوید، همگی می‌دانیم که چنین مشیتهی هرگز انجام نخواهد گرفت. بلکه خدا به وسیله پیامبر (ص) خود، شریعت خویش را تکمیل خواهد نمود.

این گونه آیات که خدا پیامبر خود را به صورت قضیه شرطیه تهدید و توبیخ می‌کند، بیش از آن است که در این منعکس گردد فقط دو آیه دیگر را متذکر می‌شویم آنگاه به بیان نکته این گونه خبرها می‌پردازیم.

«ولقد اوحی الیک والی الذین من قبلک لئن اشرکت لیحبطن عملک و لتکونن من الخاسرین» (زمر / ۶۵).

«بر تو و بر کسانی که پیش از تو بودند وحی کردیم که اگر شرک بورزی عملهای نیک تو حبط و بی‌اثر می‌گردد و از زیانکاران می‌باشی».

«ولو تقولعلینا بعض الاقاویل لا خذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنہ حاجزین» (حاقه / ۴۴-)

(۴۷).

«اگر او سخن دروغی را به ما نسبت دهد وی را با قدرت می‌گیریم، و رگ حیات او را قطع می‌کنیم، و کسی از شما مانع از این کار نمی‌شود».

همه این اخبار و گزارشها که به صورت «اگر» وارد شده دلیل بر تحقق طرفین نمی‌گردد تا با مسأله عصمت منافاتی داشته باشد. تنها سؤالی که در اینجا باقی است این است که هدف از طرح این گونه احکام شرطی که هیچ‌گاه عملی نمی‌گردد چه بوده است در این جا می‌توان از میان نکات متنوع به دو نکته اشاره کرد:



۱- این قضایا ناظر به طبیعت انسانی پیامبران است که صدورگناه و خلاف را از آنان کاملاً ممکن می‌سازد، پیامبر طبیعت مافوق انسانی و بشری ندارند که بر عصیان و گناه قادر و توانا نباشند بلکه از آن نظر که انسانند، بسان افراد دیگر در معرض لغزشها و توبیخها می‌باشند و اگر مشمول عنایت الهی (عصمت) نشوند، تحقق گناه از آنها کاملاً مترقب خواهد بود؛ این تنها عنایت ربانی است که با افاضه عصمت، صدور گناه رابه صورت «محال عادی» در می‌آورد و بر آنها قداست و طهارت می‌بخشد.

این بخش از آیات ناظر به جنبه‌های بشری آنان می‌باشد و در این قلمرو، عصمت و مصونیتی مطرح نیست و اگر پیامبران مصون و پیراسته‌اند به خاطر نیم دیگر از شخصیت آنها است که آنان را به صورت موجودی الهی در می‌آورد که هرگز از در مخالفت وارد نمی‌شوند.

۲- این آیات همگی جنبه «تربیتی» دارد و هدف تعلیم دیگران است در قالب خطاب به پیامبر گرامی، و این نوع خطابه‌های حاد و تند نه تنها تعصب جاهلی و عناد و نادان را تحریک نمی‌کند بلکه او را به پذیرش این تعالیم تحریک و تشویق می‌نماید و با خود چنین می‌اندیشد جائی که پیامبر با آن عظمت در صورت صدور خلاف و گناه به توبیخ و کیفر محکوم می‌شود، تکلیف من جاهل روشن است.

یکی از راههای تربیت صحیح تفهیم حقیقت در ضمن گفتگو درباره دیگران است و در این مورد در زبان عرب می‌گویند: «اباک اعنی واسمعی یا جارة» و در زبان فارسی می‌گویند: «به در می‌گویم تا دیوار بشنود!».

کسانی این نوع خطابه‌ها را دستاویز اندیشه‌های کج خود قرار می‌دهند با الفبای قرآن آشنا نمی‌باشند و از اصول تربیت صحیح ناآگاه هستند و با توجه به این اصل، هر نوع تصور نادرست، پیرامون عصمت حضرت رسول کاملاً برطرف می‌گردد.

با توجه به این اصل، هدف بسیاری از آیات که دستاویز برای نافیان عصمت شده است روشن می‌گردد و برای تکمیل مطلب بخشی از این آیات را می‌آوریم:

۱- مسلمانان مدتی به سوی بیت‌المقدس نماز می‌گزارند سپس روی مصالحی دستور آمد که به سوی کعبه نماز گزارند، در این موقع مسأله تغییر قبله جنجالی میان یهود و منافقان بر پا کرد که آیات قرآن و احادیث از آن حاکی است. قرآن با قاطعیت هر چه تمامتر بر ایرادهای نا آگاهان از علل تشریح پاسخ می‌گوید آنگاه رو به پیامبر می‌کند و می‌فرماید:

«الحق من ربك فلا تكوین من الممترین (بقره / ۱۴۷): حق، از برای پروردگار تو است؛ پس هیچ شکی به دل راه مده!».



قرآن مسأله الوهیت مسیح را ابطال می‌کند و تولد او را از مریم با کره، بسان آفرینش آدم از خاک می‌داند که هیچ کدام گواه بر «فرزند بودن» آنها نسبت به خدا نیست آنگاه رو به پیامبر می‌کند و می‌فرماید:

«الحق من ربك فلا تكن من الممترين (آل عمران / ۶۰) فرمان و سخن خدا حق است، هرگز در این مورد شک و تردید به خود راه مده!»

پیامبر که جهان غیب برای او به صورت شهود در آمده و فرشته وحی را دیده و سخن او را شنیده و آیات خدا را در شب معراج مشاهده کرده، هرگز شک و تردید به خود راه نمی‌دهد، هدف تذکر دیگران است که هرگز فریب سخنان پوچ دیگران را نخورند و خود را در آتش شک نسوزانند.

۲- خداوند در مسأله قضاوت درباره فردی که تفصیل آن در دلائل عصمت پیامبر از خطا و لغزش گذشت پیامبر خود را چنین خطاب می‌کند:

«ولا تجادل عن الذين يختانون انفسهم ان الله لا يحب من كان خوانا اثيماً» (نساء / ۱۰۵ - ۱۰۷).

«از آنها که به خود خیانت کرده‌اند دفاع مکن، خداوند افراد خیانت پیشه و گنهکار را دوست نمی‌دارد.»

«انا انزلنا اليك الكتاب بالحق لتحكم بين الناس بما اريک الله ولا تكن للخائنين خصيماً»

«کتاب را به حق بر تو فرستادیم تا میان مردم به آنچه که پروردگارت ارائه کرده داوری کنی، هرگز حامی افراد خائن مباش!»

این نوع خطابه‌ها به خاطر هدایت گروهی است که رک گوئی را تحمل نمی‌کنند و زبان حال آنان این است که انتقاد خوب است اما از دیگران! از این جهت بهترین راه سخن گفتن با این طائفه، سخن گفتن طی «حدیث دیگران» است حدیث دیگران هر چه هم تلخ و زهرآگین باشد چون درباره دیگران است واکنش حاد و تندی نخواهد داشت.

پیامبر در مسأله زره مسروقه، ناچار بود که طبق ظواهر داوری کند و هرگز نه از خائنی دفاع کرد و نه طرفدار خائنی بود، این ضوابط قضائی است که گاهی با واقع تطبیق نمی‌کند و در نتیجه حق پایمال می‌گردد لذا خداوند فوراً پیامبر را در جریان واقع قرار داد «بما اریک الله» و خطایی از او سر نزد!



ولی خداوند برای سرکوبی گروهی که عالمانه به سود خائنی گواه داده بودند به پیامبر خود خطاب می‌کند تا آنان حساب خود را دانسته باشند.

۳- خداوند در سوره اسراء فرمانهای حکیمانه‌ای دارد که ما از آنها به عنوان «منشور جاوید» یاد کردیم و این فرمانها با مضمون واحدی آغاز و پایان یافته است.

آنجا که می‌فرماید:

«لا تجعل مع الله الها آخر فتقعد مذموماً مخذولاً (اسراء / ۲۲): با خدا، خدای دیگری قرار مده که مذموم و یاور می‌شوی».

و در پایان «منشور» می‌فرماید: «ولا تجعل مع الله الها اخر فتلقى في جهنم ملوماً مدحوراً (اسراء / ۳۹): با خدا، خدای دیگری فراز مده که سرزنش و رانده شده در جهنم می‌افتی».

تحلیل این نوع خطابه‌ها و دستورها در همگی یکی است و همگی ناظر به یکی و یا دو جهت است:

۱- صدور هر نوع خلاف و گناه از فرد معصوم از آن نظر که انسان است کاملاً ممکن و مترقب می‌باشد و این نوع خطاب ناظر به این ویژگی است نه از آن نظر که او معصوم و پیراسته از گناه می‌باشد.

۲- مورد خطاب در ظاهر، پیامبر است ولی مخاطب واقعی امت او است و این نوع سخن گفتن در میان تمام ملل جهان رائج است.

با توجه به این دو بیان و با توجه به این که قسمتی از این آیات در این صفحات منعکس شده، نیاز به نقل آیات دیگر نیست.



هدف از طلب مغفرت‌ها چیست؟

قرآن در مواردی به پیامبر دستور می‌دهد که از خدا طلب مغفرت نماید، و در برخی از موارد کلمه «ذنب» را نیز بر آن اضافه می‌کند مثلاً در سوره نساء آیه ۱۰۶ می‌فرماید:

«و استغفر الله ان الله كان غفوراً رحيماً: از خدا مغفرت بخواه، خدا بخشاینده و رحيم است.»

و در سوره غافر آیه ۵۵ می‌فرماید: «استغفر لذنبك و سبح بحمد ربك بالعشي والابكار: برای گناهت طلب مغفرت نما، و خدا را عصر گاهان و صبح گاهان باثنای او، تنزیه کن.»

و در سوره محمد (ص) فرمان می‌دهد که هم بر خود و هم افراد با ایمان طلب آمرزش کند آنجا که می‌فرماید:

«فاعلم انه لا اله الا الله و استغفر لذنبك و للمؤمنين و المؤمنات و الله يعلم متقلبكم و متويكم.»

«بدان خدایی جز او نیست و بر گناهت و افراد با ایمان از مرد و زن طلب مغفرت بنما خدا از کارها و حرکات و سکنات شما آگاه است.»

اکنون سؤال می‌شود چگونه دستور طلب مغفرت با عصمت پیامبر اکرم وفق می‌دهد؟

پاسخ: آگاهی از مفاد این آیات با شناخت مسؤلیتهای پیامبران و این که شخصیت‌های بزرگ، مسؤلیتهای خطیرتری دارند، و از این جهت چه بسا ممکن است عملی از نظر خرد، در محیطی جرم و گناه شمرده شود، در حالی که همان عمل نسبت به محیط دیگر دارای چنین حالتی نباشد، کاملاً امکان‌پذیر است - و برای توضیح یادآور می‌شویم:

دستورهای الهی در واجبات و محرمات منحصر نمی‌شود، بلکه در کنار واجبات، مستحبات و در کنار محرمات، مکروهات نیز وجود دارد، واجب شرعی چیزی است که باید انجام شود و ترک آن موجب مؤاخذة و استحقاق عقاب دارد و حرام شرعی چیزی است که باید ترک شود و انجام آن موجب عذاب است.



اما مستحبات و مکروهات در عین اینکه ترک، انجام آن، کیفی و مواخذه‌ای همراه ندارد، ولی گاهی شرایط به گونه‌ای می‌شود که عقل و خرد آن را فرض و لازم می‌شمارد. البته این سخن نه به این معنی است که مستحب، واجب و یا مکروه، حرام شرعی می‌گردند - زیرا حدود و احکام الهی هیچ‌گاه تغییر نمی‌پذیرند - بلکه هدف این است که عقل و خرد، با توجه به آن شرایط، انجام مندوب و ترک مکروه را لازم و ضروری تلقی می‌کند، و آن را در نزد خود یک نوع واجب قلمداد می‌نماید و اگر شخصی در آن شرایط به ندای خرد گوش ندهد، در اصطلاح شرع «تارک اولی» و در نزد خرد، مذنب و گنهکار شمرده می‌شود؛ درست است که انجام مستحبات و ترک مکروهات، مایه جمال و آرایش رفتار و کردار است، و مخالفت با آنها پی‌آمدهی دربر ندارد، ولی گاهی خرد با توجه به یک رشته شرایط از قبیل علم و آگاهی بیشتر به مقام آمر و فرمانده، و داشتن مسؤلیتهای خطیرتر، عمل به آنها را بسان عمل به فرائض و ترک محرّمات، لازم می‌شمارد و در صورت مخالفت، خود را ملزم به اظهار پوزش و طلب غفران می‌داند.

برای روشن شدن این حقیقت (که چه بسا رفتاری در محیط و شرائطی خاص، کار خوب و یا لاقفل بی‌عیب تلقی می‌گردد ولی همان کار در شرایط دیگری عیب و مذموم شمرده می‌شود) دو مثال می‌آوریم:

۱- زندگی یک انسان بیابانی را در نظر بگیرید که از آداب معاشرت فقط یک سری آداب بسیط و ضروری را می‌داند، چنین افرادی به حکم دور بودن از تمدن و سواد اعظم، از آداب و رسوم انسانی دور می‌باشند و به خاطر همین دوری از تمدن نمی‌توان انتظار داشت که آداب و رسوم انسانی را کاملاً رعایت کند در حالی که از یک انسان شهرنشین، و بزرگ شده در سواد اعظم انتظار دیگری است اگر او در رفتار و کردار خود، ظرافت‌های اخلاقی را رعایت نکند، کاملاً توییح می‌شود و مورد نکوهش قرار می‌گیرد.

در میان شهرنشینان، انتظار از یک فرد درس خوانده و تحصیل کرده، غیر از انتظار از افرادی عادی و معمولی است همچنانکه انتظار از ساکنان بخشها و شهرها غیر از انتظار از ساکنان مراکز استانها است. بنابراین کارهایی که افراد عادی انجام می‌دهند، اگر یک فرد فوق‌العاده آن را انجام داد، قبیح و زشت شمرده می‌شود - ولذا - در محیطهای نظامی، یک لحظه تأخیر، یک سخن خشن، یک حرکت نابجا، یک نگاه نامحسوس به چپ و راست، ذنب و گناه شمرده می‌شود و انضباط نظامی ایجاب می‌کند که فرد با تمام این ظرائف و دقائق آشنا گردد و به آنها عمل کند.

بنابراین هر چه مقام بزرگتر، و مسؤلیتهای بیشتر باشد، تکالیف افزایش یافته و الزامات بیشتر می‌شود.



۲- حال عاشق دل بسته‌ای را در نظر بگیرید که با تمام ذرات وجود خود وابسته به معشوق است ولی غفلت او در مورد علاقه هر چه هم کم باشد - حتی اگر در آن لحظه به کارهای ضروری خود برسد - جرم و گناه شمرده می‌شود، زیرا ارزش عشق، به استمرار توجه، بسستگی دارد و غفلت از او و توجه به غیر، از ارزش آن می‌کاهد و اگر چنین کرد، برای جبران، باید راه توبه را در پیش گیرد.

بنابراین اشتغال به کارهای ضروری از خوردن و آشامیدن، هر چند، ذاتاً مطلوب و بدون اشکال است، ولی آنگاه که موجب انقطاع از معشوق و اشتغال به غیر او می‌شود، در قاموس عشق ذنب و گناه است! و لذا افراد عاشق و یا مصیبت زده از اکل و شرب، اعراض نموده و به مقدار بس ضروری که حافظ رمق آنان است اکتفا می‌کنند.

با توجه به این مثالها می‌توان هدف از «استغفارها» را به دست آورد، و مصداق «ذنب» را که به معنای گناه است، تحدید کرد.

پیامبر گرامی به حکم آیات عصمت، از هر نوع مخالفت با قوانین الهی مصون و محفوظ می‌باشد، و هرگز واجبی را ترک نمی‌کند و یا حرامی را مرتکب نمی‌شود ولی وظائف عرفانی و اخلاقی او در دو مطلب (عمل به واجبات و ترک محرمات) خلاصه نمی‌گردد و مقتضای عرفان و معرفت او نسبت به مقام ربوبی ایجاب می‌کند که در وجود او لحظه‌ای انقطاع رخ ندهد و شایسته‌تر را بر شایسته مقدم بدارد، و آداب و شؤون مقام ربوبی را به نحو اکمل رعایت کند، هرگاه او به مقتضای عنصر بشری در موردی موفق به رعایت این وظایف عرفانی نشد و شایسته را بر شایسته‌تر، مقدم داشت و لحظه‌ای به غیر مقام ربوبی پرداخت و در او نوعی انقطاع رخ داد، یک چنین اعمالی در این شرایط در منطق عرفان جرم و گناهی محسوب می‌شود که استغفار و انابه لازم دارد، هر چند در منطق شرع و با توجه به موازین کتاب و سنت، جرم و گناه نیست.

هرگاه شأن نزول برخی از این آیات و یا قرائتی که در اطراف آنها وجود دارد، مورد دقت قرار گیرد، روشن می‌گردد که استغفار به خاطر یکی از این امور بوده که عرفان و معرفت فوق‌العاده نبوی ایجاب می‌کرد که او کار را به صورت دیگری انجام دهد. این همان است که در اصطلاح مفسران به آن «ترک اولی» می‌گویند.

اگر پیامبر گرامی در این آیات، به طلب مغفرت مأمور گردید، و یا پیامبران دیگر شخصا به طلب مغفرت برخاسته و نوح و ابراهیم و موسی همگی گویندگان کلمه «اغفر» شدند همگی به همین معنی هستند مثلاً:



حضرت نوح می‌گوید: «رب اغفر لی ولوالدی و لمن دخل بیتی مؤمناً» (نوح ۲۸): پرورگارا من و والدینم و آن کسی را که وارد خانه‌ام می‌شود ببامرز».

حضرت ابراهیم می‌گوید: «ربنا اغفر لی ولوالدی و للمؤمنین یوم یقوم الحساب» (ابراهیم ۴۱):

بارالها! من و والدینم و مومنان را، روزی که حساب برپا می‌شود، ببامرز».

حضرت موسی می‌گوید: «خدایا من و برادرم را ببخش و ما را در رحمت خود وارد ساز».

پیامبر گرامی می‌فرماید: «سمعنا و اطعنا غفرا نک ربنا و الیک المصیر: شنیدیم و اطاعت نمودم، خدایا خواهان مغفرت تو هستیم و به سوی توست بازگشت».

تمام این مغفرت‌ها، ناظر به جهتی است که بیان گردید، و هر انسانی هر چه هم از نظر کار و کوشش و سعی و تلاش برای کسب رضایت خدا در درجه استوار و بس ستوده‌ای باشد وقتی عمل و کار خود را با آن مقام می‌سنجد، کار خود را شایسته مقام ربوبی ندانسته و به قصور خود اعتراف می‌نماید و پیوسته می‌گوید: «ما عبدناک حق معرفتک».

مسلم در صحیح خود از فردی به نام مزنی نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: «انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفرالله فی الیوم مائة مرة^۱ پندهایی بر قلب من هجوم می‌آورد، و من هر روز صد مرتبه استغفار می‌کنم».

مفسران حدیث در توضیح آن لطائفی را یاد کرده‌اند که به حق ظریف و زیبا است.^۲

باز پیامبر طبق نقل مسلم در صحیح خود فرمود: «یا ایها الناس توبوا الی الله فانی اتوب الی الله مائة مرة» ای مردم به سوی خدا باز گردید، و من هر روز صد مرتبه توبه می‌کنم».

ما در گذشته در کتاب پرسشها و پاسخها این مطلب را به نوعی مطرح کرده و از آن پاسخ داده‌ایم برای تکمیل مطلب آن را به گونه‌ای در این جا می‌آوریم.

^۱ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۷۲، باب استحباب الاستغفار والاستکثار منه - لفظ یغان صیغه مجهول از ماده «غین» به معنی ستر و پرده و ابر است.

^۲ به شفای قاضی مراجعه فرمائید.



آیا استغفار با معصوم بودن منافات دارد؟ با اینکه می‌دانیم پیامبر و امامان (ع) معصوم از گناه هستند و هیچ گاه از آنها گناه صادر نمی‌شود، در عین حال در برخی از دعاهایی که از آن بزرگواران رسیده است، دیده می‌شود که آنان در ظاهر اقرار به گناه خود کرده و از پیشگاه پروردگار، خواستار آمرزش گناهان خویش شده‌اند.

مثلاً در دعای معروف «کمیل» علی (ع) به پیشگاه خدا عرض می‌کند:

«اللهم اغفر لی الذنوب الی تهتک العصم... اللهم اغفر لی الذنوب الی تحبس الدعاء... اللهم اغفر لی کل ذنب ادبته و کل خطیئة اخطاها».

«بار خدایا آن گناهان مرا که رابطه‌ام را از تو قطع می‌کند ببخش بارالها هرگناه و خطائی که از من سر زده همه را بیامرزا!...»

آیا منظور آنها از این تعبيرات، تنها مردم بوده که طرز مکالمه با خدا و طریق طلب آمرزش را یاد بگیرند، و یا آنکه حقیقت دیگری در این نوع تعبيرات نهفته است؟

پاسخ: دانشمندان اسلامی از دیر زمانی به این ایراد، توجه داشت و پاسخهای گوناگون به آن گفته‌اند که شاید روح همه آنها یک چیز باشد، و آن این است که گناه و معصیت، در اینگونه موارد، همه جنبه نسبی دارد، نه این که از قبیل گناهان مطلق و معمولی باشد.

توضیح اینکه: در تمام امور اجتماعی، اخلاقی، علمی، تربیتی و دینی انتظاراتی که از افراد مختلف می‌رود همه یکسان نیست.

ما از میان صدها مثالی که ممکن است برای روشن شدن این مطلب آورد، تنها به نمونه زیر اکتفا می‌نمائیم:

هنگامی که عده‌ای برای انجام یک خدمت اجتماعی پیشقدم می‌شوند، و تصمیم می‌گیرند مثلاً یک بیمارستان برای مستمندان بسازند، اگر یک کارگر و فرد معمولی که درآمدش برای مخارج خودش کافی نیست، مبلغ مختصری به این کار کمک کند، بسیار شایان تقدیر است، اما اگر همین مبلغ را یک فرد بسیار ثروتمند و پولدار بدهد، نه تنها شایان تقدیر نیست، بلکه یک نوع نفرت و ناراحتی و انزجار نیز ایجاد می‌کند.



یعنی: همان چیزی که نسبت به یک فرد، خدمت قابل تحسینی محسوب می‌شد، از یک فرد دیگر، کارناپسندی شمرده می‌شود با آنکه از نظر قانونی چنین شخصی به هیچ وجه مرتکب حرام و خلافی نشده است.

دلیل این موضوع، همان طوری که در بالا تذکر داده شد، این است که انتظاراتی که از هر کس می‌رود، بسته به امکانات او است یعنی: عقل او، دانش او، ایمان او، و بالاخره قدرت و توانایی او است.

ای بسا کاری که انجام آن از یکنفر، عین ادب، خدمت، محبت و عبادت، شمرده می‌شود، اما از فرد دیگری عین بی ادبی، خیانت، خلاف صمیمت، و کوتاهی دربندگی و اطاعت محسوب می‌گردد.

اکنون با توجه به این حقیقت، موقعیت پیامبران و امامان را در نظر بگیریم و اعمال آنها را با آن موقعیت فوق‌العاده عظیم مقایسه نماییم.

آنها مستقیماً با مبدأ جهان هستی مربوط می‌باشند و شعاع علم و دانش بی‌پایان، بر دل‌های آنها می‌تابد، حقایق بسیاری بر آنها آشکار است که از دگران مخفی است، علم و ایمان و تقوای آنها در عالیترین درجه قرار دارد، خلاصه آنها به اندازه‌ای به خدا نزدیکند که یک لحظه سلب توجه از خداوند برای آنها لغزش محسوب می‌شود. بنابراین جای تعجب نیست که افعالی که برای دیگران مباح یا مکروه شمرده می‌شود، برای آنها «گناه» نامیده شود.

گناهانی که در آیات و سخنان پیشوایان بزرگ دینی، به آنها نسبت داده شده، و یا خود در مقام طلب آموزش از آنها بر آمده‌اند، همه از این قبیل است یعنی: مقام و موقعیت معنوی آنها، علم و دانش و ایمان آنها، آن قدر برجسته است که یک غفلت جزئی، در یک کار ساده معمولی که باید توجه خاص و همیشگی به خداوند داشته باشند «گناه» شمرده شده است و جمله معروف «حسنات الابرار سیئات المقربین»^۱ نیز ناظر به همین حقیقت است.

فیلسوف عالی قدر شیعه، خواجه نصیرالدین طوسی نیز در یکی از کتابهای خود پاسخ فوق را این طور توضیح می‌دهد:

^۱اعمال نیک خوبان، گناه مقربان خدا محسوب می‌شود.



«هرگاه کسی مرتکب کار حرامی شود، و یا امر واجبی را ترک کند، معصیتکار است و باید توبه کند، این نوع گناه و توبه مربوط به افراد عادی و معمولی است. ولی مستحب را ترک کند و کارهای مکروه را بجا آورد، این نیز نوعی گناه شمرده می‌شود و باید از آن توبه نماید، این نوع گناه و توبه مربوط به افرادی است که از گناه قسم اول معصومند.

گناهانی که در قرآن و روایات به برخی از انبیاء گذشته مانند: آدم، موسی، یونس... نسبت داده شده از این نوع گناهان است نه از نوع اول، و هرگاه کسی التفات به غیر خدا پیدا کند و با اشتغال به امور دنیا از توجه به خدا آنی غافل شود این نیز برای اهل حقیقت، نوعی گناه به شمار می‌آید و بایستی از آن توبه کند و از خدا برای آن طلب آمرزش نماید.

پیامبر اسلام (ص) و پیشوایان دین ما که در دعاها اقرار به گناهان خود کرده و از خدا آمرزش و بخشش خواسته‌اند، گناهان آنان، از این نوع گناهان است، نه از نوع اول و دوم.^۱

بد نیست برای تکمیل این پاسخ، موضوعی را که دانشمند بزرگوار شیعه، مرحوم «علی بن عیسی اربلی» در جلد سوم کتاب نفیس «کشف الغمه فی معرفه الائمه» ضمن بیان تاریخ زندگانی حضرت موسی بن جعفر (ع) نوشته در اینجا نقل نمائیم:

او می‌نویسد: امام هفتم، دعائی دارد که آن را هنگام سجده شکر می‌خوانده و در آن اقرار به انواع گناه کرده و از خدا پوزش خواسته است.^۲

من هنگامی که آن دعا را دیدم در فهم معنای آن، زیاد فکر کردم و با خود گفتم چگونه از کسی که شیعه عقیده به عصمت او دارد اینگونه کلماتی که اقرار به انواع گناهان است صادر می‌شود؟ هر چند که فکر کردم فکرم به جایی نرسید تا روزی فرصتی دست داد و بارضی الدین ابی الحسن علی بن موسی بن طاووس در یکجا بودیم، این مشکل را از او پرسیدم او فرمود:

«مؤید الدین علقمی وزیر، همین سؤال را چندی پیش از من کرد، و من در جواب او گفتم، این نوع دعاها برای تعلیم مردم بوده است.»

من بعد از این پاسخ، کمی فکر کردم و با خود گفتم: آخر، این دعا را حضرت موسی بن جعفر (ع) در سجده‌های نیمه شب خود می‌خواند و در آن ساعتها کسی کنارش نبوده تا منظورش تعلیم آنها باشد؟

^۱ اوصاف الاشراف، ص ۱۷.

^۲ برای اطلاع از اصل دعا رجوع شود به کشف، الغمه، ص ۴۳.



مدتی از این واقعه گذشت، روزی «مؤید الدین محمد بن علقمی وزیر» همین سؤال را از من کرد، و من همان پاسخ اول و ایرادی را که به آن داشتم، به او گفتم، آنگاه اضافه کردم که شاید معنای صحیح این دعا جز این نباشد که حضرت آن را از باب تواضع و فروتنی نسبت به پروردگار عرضه داشته باشد.

ولی بیان «ابن طاووس» مشکل من را حل نکرد و این عقده همچنان در دلم ماند، تا معظم له دارفانی را بدرود گفت، پس از گذشت روزگار درازی از توجهات امام موسی بن جعفر (ع) مشکلم حل شد، و پاسخ صحیح آن را یافتم که اینک برای شما می‌نویسم:

اوقات پیامبران و ائمه (ع) مشغول به ذکر خدا است، و دل‌های آنها بسته به جهان بالا است، آنه همیشه، همچنانکه معصوم فرموده‌است: خدا را آنچنان عبادت کن مثل اینکه تو او را می‌بینی، که اگر تو او را نبینی، او تو را می‌بیند، مراقب این حقیقتند.

آنها همیشه متوجه او و به تمام معنی رو به سوی او دارند، که هرگاه لحظه‌ای از این حالت غافل شوند، و کارهای مباحی از قبیل خوردن و آشامیدن آنها را از این حالت توجه باز دارد آنها همین مقدار غفلت را برای خود گناه و خطا می‌دانند، و از خدا طلب آمرزش می‌نمایند.

و گفته پیامبر اسلام که فرمود: «انه لیغان علی قلبی و انی استغفر بالنهار سبعین مره» و جمله معروف «حسنات الابراار سیئات المقربین» و نظایر اینها اشاره به همین واقعیت است که ما توضیح دادیم»^۱

^۱ کشف الغمه، ج ۳، ص ۴۲ - ۴۴.



عفو خدا چگونه با عصمت سازگار است؟

سؤال: آیه چهل و سه سوره توبه دلالت دارد بر این که گروهی از منافقان نزد پیامبر آمدند و با طرح عذرهای گوناگون اجازه خواستند که در جنگ تبوک شرکت نکنند، و پیامبر نیز عذر آنان را به ظاهر پذیرفت و اجازه داد.

در این موقع وحی قرآن، پیامبر را چنین مورد خطاب قرار داد:

«عفا الله عنک لم اذنت لهم حتی یتبین لک الذین صدقوا و تعلم الکاذبین» (توبه / ۴۳)

«خدا تو را ببخشد! چرا به آنها اجازه دادی؟ پیش از آنکه راستگویان را از دروغگویان بشناسی؟»

محل پرستش در آیه دو مورد است:

الف: «عفا الله عنک» و عفو با عصمت سازگار نیست.

ب: «لم اذنت لهم» که لحن توبیخ و عتاب دارد.

پاسخ: درباره پرستش نخست یادآور می شویم که جمله «عفا الله عنک» را می توان به دو نحو معنی کرد و هر دو معنی مطابق قانون زبان عربی است ولی باید دید قرینه، کدام یک از دو معنی را معین می کند:

۱- جمله خبری باشد: به معنی اخبار از تحقق عفو در گذشته یعنی خدا تو را بخشید چنانکه می گوئیم «نصر زید عمراً: زید عمرو را کمک کرد».

۲- جمله خبری باشد اما نه به معنی اخبار از گذشته بلکه به معنای انشاء عفو و درخواست آن از خدا، یعنی خدا تو را ببخشد؛ مانند «ایدک الله» خدا تو را کمک کند».

بنا به معنی اول، جمله، جمله خبری است و هدف از آن گزارش از تحقق مفاد آن است در این صورت در نظر برخی سخن تلویحاً دلالت می کند که از مخاطب رفتاری سر زده بود که مشمول عفو الهی شد.



ولی این نظر کاملاً بی پایه است زیرا هر انسانی هر چه هم از نظر قداست و طهارت در درجه عالی و برتر باشد، در مقام سنجش و نسبت، خود را بی نیاز از عفو الهی نمی داند و «آنان که غنی ترند محتاج ترند» و «هر که بامش بیش برفش بیشتر» و عارفان الهی و مقربان درگاه حق، وقتی به عظمت مسؤولیت خود و بزرگی مقام ربوبی می نگرند به قصور و نامرغوبی اعمال خود پی برده و بی اختیار به تضرع در می آیند و می گویند: «ما عبدناک حق عبادتک: ما تو را آن طور که شایسته است عبادت نکردیم».

اگر معصیت بندگان عادی نیاز به درخواست عفو الهی دارد ترک اولای معصومان و انجام برخی از مباحات عارفان در شرائط خاص، بی نیاز از عفو نیست.

بنا بر احتمال دوم، جمله به ظاهر، جمله خبری است اما در باطن، انشاء و دعاء و درخواست عفو الهی و رحمت اوست یعنی خدا تو را ببخشد، و یا تو را رحمت کند. یک چنین درخواستها درباره هیچ فردی دلیل بر صدور خلاف و گناه از او نیست تا چه رسد به نبی گرامی، زیرا:

چنین درخواستی در مقام احترام و تکریم و توقیر و بزرگداشت افراد به کار می رود و هرگز ملازم با صدور معصیت و گناه از طرف نمی باشد و لذا اگر ما به کسی بگوئیم: «غفر الله لک» حتما مفاد آن این نیست که آن شخص دچار گناه بوده و هم اکنون مذنب و گنهکار است و باید در حق او چنین دعائی کرد.

با این بیان روشن گردید که آیه بنا بر هر دو احتمال گواه بر صدور گناه و خلاف نیست و ظاهر آیه این است که این جمله جمله انشائی و دعا است آن هم به منظور تکریم پیامبر گرامی پاسخ مورد دوم نیز واضح است زیرا درست است که لحن آیه لحن اعتراض است: ولی اعتراض بر چه؟! اعتراض بر ترک اولی و افضل است نه بر انجام حرام، گواه ما تعلیلی است. که پس از این جمله آمده.

توضیح اینکه: گروه منافق که از پیامبر اجازه گرفتند که در جهاد تبوک شرکت نکنند و پیامبر نیز اجازه داد، دارای دو ویژگی بودند:



الف: آنان خواه پیامبر اجازه می‌داد، یا اجازه نمی‌داد هرگز در جهاد شرکت نمی‌کردند، و استجازه آنان جز ظاهر سازی و حفظ حریم چیز دیگری نبود آیه یاد شده در زیر (علاوه بر جمله «و تعلم الکاذبین» در خود آیه مورد بحث) بر این مطلب گواهی می‌دهد.

«و لو ارادوا الخروج لأعدوا له عدواً ولكن كره الله انبعائهم فبطلهم و قيل اعدوا مع القاعدین» (توبه / ۴۶)

«اگر آنان راست می‌گفتند و بنای رفتن به میدان جهاد داشتند، وسیله‌ای برای آن فراهم می‌ساختند، ولی خدا حرکت آنها را مکروه داشت و از شرکت در جهاد بازیشان داشت و به آنان گفته شد با قاعدین (مانند افراد کودک و پیر و بیمار) بنشینید.»

آیه به روشنی می‌رساند که آنان در فکر شرکت در جهاد نبودند و اصلاً چنین تصمیمی نداشتند، در این صورت، استجازه چنین گروهی جز به خاطر حفظ ظاهر و به اصطلاح رد گم کردن چیز دیگری نبوده است.

ب: این گروه بر فرض شرکت در جهاد نه تنها گرهی از کار نمی‌گشودند، بلکه جز اضطراب و تردید چیزی نمی‌افزودند چنانکه می‌فرماید:

«لو خرجوا فيكم مازادوكم الا خبالا و لأ وضعوا خلا لكم بيغونكم الفقتنة و فيكم سماعون لهم و الله عليهم بالظالمين» (توبه / ۴۷).

«اگر همراه شما خارج می‌شدند، جز شک و تردید نمی‌افزودند و در میان شما به فتنه‌انگیزی می‌پرداختند و در میان شما افراد دهن بین است که پذیرای سخنان آنها هستند و خدا از ظالمان آگاه است.»

بنابراین، پذیرفتن استجازه گروهی که یا قصد شرکت در جهاد نداشتند و بر فرض شرکت جز ضرر چیزی نصیب اسلام و مسلمانان نمی‌کردند، مصلحتی را تقویت نمی‌کند، تنها چیزی که با پذیرفتن استجازه آنان فوت شد، مصلحت شخصی خود پیامبر بود، که اگر اجازه نمی‌داد و آنها شرکت نمی‌کردند، سرانجام مشیت دروغین آنها باز می‌شد و او و مسلمانان به ماهیت آنها زودتر پی می‌بردند چنانکه می‌فرماید:



«لم اذنت لهم حتى يتبين لك الذين صدقوا و تعلم الكاذبين چرا اذن دادی (بهرتر بود اذن ندهی) تا مؤمنان راستگو را از دروغگویان، به روشنی بشناسی» و تقویت یک چنین مصلح با توجه به آن دو ویژگی و سوگندهای فراوانی که منافقان می خوردند، جز ترک اولی، چیز دیگری نمی تواند باشد.

بلکه می توان گفت در این مورد حتی ترک اولائی نیز صورت پذیرفته است و آیه هدف دیگری را تعقیب می کند و آن اظهار ملاطفت و مهربانی به رسول گرامی است؛ گوئی آیه می خواهد بگوید: ای پیامبر خدا؛ چرا تا این حد انعطاف و نرمش نشان دادی و در حجب و حیا و فروتنی و به آنها اذن دادی و سرانجام نگذاشتی ماهیت کثیف دشمنانت بر تو آشکار گردد و دوست و دشمن خود را از هم بازشناسی؟

هدف از این خطابه های تند بیان ماهیت منافقان دروغگو است ولی در لباس عتاب به عزیزترین افراد که به حکم عواطف بی پایان، مانع از رسوا شدن دشمن خود گردد. البته لطائف این نوع سخن گفتن را کسی می فهمد که از شیوه سخن گفتن شخص بزرگ با فرد عزیز آگاه باشد.

در اینجا ذکر این نکته را لازم می دانیم: درست است که پیامبر از این طریق از شناسائی دشمن خود محروم گردید اما او از دو راه دیگری می توانست منافقان را از مؤمنان راستگویان را از دروغگویان تمیز دهد:

الف: طرز سخن گفتن: لحن سخن گفتن منافق کاملاً با یک فرد مؤمن مخلص تفاوت داشت و از این طریق پیامبر (ص) می توانست آنان را بشناسد چنانکه می فرماید:

«ولو نشاء لارینا کهم فلعرفتهم بسیماهم و لتعرفنهم فی لحن القول و الله یعلم اعمالکم» (محمد / ۳۰)

«اگر بخواهیم آنان را نشان تو می دهیم تا آنان را با قیافه های خود بشناسی، البته آنها را از طرز سخن گفتن می شناسی، خدا از کارهای شما آگاه است.»

ب: از طریق آگاهی سوم، یعنی علم غیب که نه علم حس است و نه عقلی و این حقیقت در آیه یاد شده وارد شده است:

«ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما اتمم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب و لکن الله یجتبی من رسله من یشاء» (آل عمران / ۱۷۹).



«ممکن نیست که خدا افراد با ایمان را به آن صورتی که هم اکنون هستند واگذارد، تا ناپاک را از پاک جدا سازد، ممکن نیست خدا شما را به اسرار پنهانی مطلع کند، ولی آن دست از رسولان را که بخواهد بر این اسرار آگاه می‌سازد».

این آیه با در نظر گرفتن آغاز و پایان آن می‌رساند که خداوند رسولان خود را از حقیقت این دو گروه (منافق و مؤمن) از طریق علم غیب آگاه می‌سازد، بنابراین اگر پیامبر از این طریق، محروم از شناسائی گشت و به شناسائی آنان موفق نشد، ولی از دور راه دیگر، آنها را می‌شناسد، تنها چیزی که از دست رفت و قابل جبران نبود، این بود که افراد با ایمان از شناسائی آنها محروم شدند و این چیزی نیست که آن را بتوان گناه نامید.



مقصود از بخشیدن ذنب پیامبر چیست؟

سؤال: اگر پیامبران خدا و بالأخص پیامبر گرامی ما از هر خلاف و گناهی پیراسته‌اند، پس مقصود از «مغفرت ذنب» پیامبر بزرگوار ما که در آغاز سوره «الفتح» آمده است، چیست؟

پاسخ: بزرگ‌ترین دستاویز مخالفان عصمت نسبت به رسول گرامی (ص) همین آیه است که خدا در آن از مغفرت «ذنب» پیامبر خبر می‌دهد آن هم، اعم از ذنب متقدم و متأخر آنجا که می‌فرماید:

«انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفرلک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخرویتم نعمته علیک و یهدیک صراطاً مستقیماً و ینصرک الله نصرأ عزیزاً» (فتح ۱/۳).

«ما پیروزی آشکاری را نصیب تو کردیم، تا خدا گناهان متقدم و متأخر تو را بیامرزد، و نعمت خود را درباره تو تمام سازد، و تو را به راه راست هدایت نماید و تو را با نصرت قدرتمندی کمک کند».

ولی اگر در مجموع آیات سه گانه دقت کافی به عمل آید، روشن می‌شود که مقصود چیز دیگری است و به ذنب شرعی - که کتاب و سنت آن را ذنب می‌داند و برای آن کیفر تعیین می‌نماید - ارتباطی ندارد و برای توضیح این قسمت نکاتی را یادآور می‌شویم و توجه به این نکات هدف آیه را روشن می‌سازد.

۱- مقصود از این فتح چیست؟

درباره این فتح در میان مفسران سه احتمال وجود دارد:

۱- فتح مکه. ۲- فتح خیبر. ۳- صلح حدیبیه.

دو احتمال نخست با سیاق آیات سازگار نیست زیرا متون آیات سوره چنانکه بعداً خواهیم گفت، ناظر به صلح حدیبیه می‌باشد.



به خاطر وجود چنین دشواری در این دو احتمال، برخی بر آن شدند که بگویند آیه به معنی گزارش از تحقق پیروزی در گذشته نیست، بلکه مقصود گزارش از تقدیر و قضای الهی است که در آینده چنین فتحی انجام خواهد گرفت و معنای «انا فتحنا»، «انا قضینا الفتح» است یعنی چنین پیروزی و فتحی را مقدر ساختیم.

مشکلی که در احتمال سوم وجود دارد این است که آیه از «فتح» و پیروزی سخن می‌گوید و صلح حدیبیه، سازش بود، نه پیروزی.

ولی این اشکال کاملاً قابل دفع است زیرا:

درست است که صلح حدیبیه به ظاهر صلح و سازش بود نه پیروزی و غلبه بر دشمن، امام همین صلح به اندازه‌ای سود به حال اسلام داشت که فتح خیبر و مکه را باید یکی از ثمرات آن شمرد و ما نتایج چشمگیر این پیمان را در کتاب «فروغ ابدیت» به صورت گسترده نوشته‌ایم علاقمندان به آنجا مراجعه کنند در هر حال احتمال سوم از دو احتمال نخست روشن تر است و این احتمال را دو مطلب تأیید می‌کند:

الف: آیاتی در خود سوره گواهی می‌دهند که مقصود از آن صلح حدیبیه است مانند:

۱- «لقد رضی الله عن المومنین اذ بیایعونک تحت الشجرة» (فتح / ۱۸).

«خداوند آنگاه از مؤمنان خشنود شد که زیر درخت با تو بیعت می‌کردند» و این بیعت در صلح حدیبیه انجام گرفت.

۲- «و هو الذی کف ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم بیطن مکه من بعد ان اظفر کم علیهم و کان الله بما تعملون بصیراً» (فتح

۲۴/).

«او است که دست آنان را از شما و دست شما را از آنان در سرزمین مکه باز داشت، پس از آن که شما را بر آنها پیروز

کرد، خدا به آنچه که انجام می‌دهید، بینا است».



مفسران می‌نویسد: هنگامی که پیامبر (ص) در صلح حدیبیه در سرزمین «تعمیم» فرود آمد، ناگهان هشتاد یا سی جوان مسلح قرشی از طریق کوه ظاهر شدند و هدف آنان ترور پیامبر (ص) و کشتن یاران او بود، ولی بر اثر دعای پیامبر (ص) کاری صورت ندادند و همگی اسیر شدند.^۱

۳- روشن‌تر اینکه در ذیل آیه بیست و هفتم پس از بیان سرگذشت حدیبیه جمله «فجعل من دون ذلک فتحا قریبا» آمده است و معنی آن این است که در کنار این «فتح مبین» فتح نزدیکی قرار داده است که همان فتح مکه است از این جمله معلوم می‌شود که «فتح مبین» غیر از «فتح قریب» است، مقصود از «فتح قریب» حتماً فتح مکه می‌باشد.

ب: واحدی در «اسباب النزول» خود که مرجع نسبتاً موثقی برای شأن نزول آیات است روایاتی نقل می‌کند که همگی حاکی از آن است که شان نزول آیات صلح حدیبیه است.

روایاتی که محدثان شیعه نقل کرده‌اند مختلف است علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود^۲ فتح را مربوط به فتح حدیبیه می‌داند، ولی صدوق در کتاب «عیون اخبارالرضا» و ابن طاووس در کتاب «سعد السعود» بنا به روایتی آن را مربوط به فتح مکه می‌داند و اگر روایت صدوق از نظر سند بی اشکال باشد، باید روایت دوم را پذیرفت.

در حال خواه مقصود صلح حدیبیه باشد، یا فتح مکه این اختلاف تأثیری در هدفی که ما آن را تعقیب می‌کنیم، ندارد.

۲- مقصود از «ذنب» چیست؟

«ذنب - بر وزن بند - به معنی جرم است که در فارسی آن را گناه می‌نامند ابن فارس در المقایس می‌گوید: «ذنب» به معنی جرم و ذنب - بر وزن طلب - به معنی دم حیوان، و گاهی در معنای «حظ» و «نصیب» به کار می‌رود.^۳

ابن منظور می‌گوید: ذنب به معنی اثم و جرم و معصیت و جمع آن «ذنوب» است.

^۱ اسباب النزول واحدی، ص ۲۱۸.

^۲ تفسیر قمی، ج ۲، ص.

^۳ المقایس، ج ۲، ص ۳۶۱.



حضرت موسی در مناجات خود با خدا، آنگاه که او را به رسالت مبعوث ساخت و فرمان داد که به سوی فرعون برود، چنین گفت:

«و لهم علی ذنب فاخاف ان یقتلون (شعرا ۱۴/): برگردن من گناهی دارند از آن ترسم که مرا بکشند» و مقصود از آن، قتل قبطی است که به وسیله موسی در مصر کشته شد.^۱

بنابراین در این که ذنب به معنی جرم و گناه است، نباید تردید کرد، در قرآن این واژه در هفت مورد وارد شده و مقصود از همه، جرم است قرآن خدا را چنین توصیف می‌کند: «عافر الذنب و قابل التوب» (غافر ۳/): بخشاینده گناهان و پذیرنده توبه‌ها است» و درباره فرزندان زنده به گور می‌فرماید: «و اذ الموءده سنلت، بای ذنب قتلت (تکویر ۹/): آنگاه که از دختر زنده به گور شده سؤال می‌شود به چه گناهی کشته شد؟» و همچنین است موارد دیگر.

مهم این نیست که بدانیم معنی ذنب چیست، مهم این است که بدانیم که ذنب یک معنی نسبی است که درباره آن انتظار و دیدها کاملاً ممکن است مختلف باشد، چه بسا کرداری در نظر فرد یا گروهی جرم و گناه محسوب شود در حالی که همان کردار در نظر فرد و یا گروه دیگر کاملاً یک کردار مطلوب به شمار رود؛ چه بسا کردار و رفتاری از شخص جائز مطلوب است ولی همان کردار از شخصی دیگر نامطلوب و مذموم می‌باشد.

تصور این که ذنب به معنای مخالفت با تکلیف الزامی الهی است که کفر به دنبال دارد کاملاً بی‌پایه است، بلکه حقیقت جرم و گناه، عصیان و طغیان و به اصطلاح قانون شکنی است و اما «قانون» چه کسی؟ آیا قانون خدا، یا قانون دیگران؟ آیا قانون مطلق که تمام انسانها را در بردارد؟ یا قانون نسبی که از آن گروه برجسته است؟

و هرگز در لفظ ذنب خصوصیتی به نام خدا یا غیر خدا یا قانون مطلق و یا نسبی نهفته نیست و باید خصوصیات را از قرائن خارجی به دست آورد؟ و این مطلب راه حل مشکل آیه است که بعداً توضیح داده می‌شود.

۳- غفران در لغت عرب

غفر و غفران به معنی ستر و پوشیدن است و اگر به کلاهخود «مغفر» می‌گویند به خاطر این است که سر را؛ می‌پوشاند.

^۱لسان العرب، ص ۳۸۹.



عرب به موی گسترده‌ای که گردن و پائین‌تر از آن را می‌پوشاند، غفر می‌گوید^۱ و قریب به این مضمون، عبارت لسان العرب است تا آنجا که یادآور می‌شود جمله «غفر الله ذنوبه» به معنی «ستر الله ذنوبه» است، البته این لفظ در موردی به کار می‌رود که متعلق آن نامطلوب و ناپسند باشد.

۴- چگونه پیروی علت مغفرت است؟

۵- مقصود از «ذنب» چیست؟

ظاهر آیه می‌رساند که «هدف» از انجام چنین فتحی این بود که خدا گناهان متقدم و یا متأخر پیامبر (ص) را بخشد ولی غفران زنب در صورتی می‌تواند هدف و غایت شمرده شود که یک نوع رابطه‌ای میان آندو باشد. در صورتی که به حسب ظاهر میان آندو، چنین رابطه‌ای وجود ندارد، زیرا موفقیت پیامبر گرامی (ص) و چیرگی او بر دشمن می‌تواند، مایه نشر و گسترش اسلام، و یا شهرت و بلند آوازی پیامبر باشد، نه مایه بخشوده شدن گناه وی.

این همان نکته مهم در آیه است که اگر به صورت صحیح تحلیل گردد، مخالف عصمت، کاملاً خلع سلاح می‌گردد. اصولاً کسانی که با این آیه بر عدم عصمت پیامبر (ص) استدلال می‌نمایند از توضیح این رابطه غفلت جسته و در نتیجه، گام در بیراهه نهاده‌اند، بیان این رابطه و این که چگونه پیروزی سبب شد که خدا گناهان او را ببخشد، کلید فهم آیه است. هرگاه مقصود از «ذنب»، «گناه شرعی و مخالفت با امر الهی» باشد، یک چنین مغفرتی نمی‌تواند هدف پیروزی و یا غایت آن باشد زیرا هیچ گونه رابطه منطقی میان آن دو نیست و در این موقع مفهوم آیه به صورت مبهم در می‌آید زیرا چگونه می‌تواند پیروزی در جنگ، سبب آمرزش گناهان گذشته و آینده انسانی گردد و یک چنین تلازم شبیه گفتار گوینده‌ای می‌شود که در زبانهای معروف است.

گنه کرد در بلغ آهنگری به شوستر زدند گردن مسگری

ولی هرگاه مقصود از آن «ذنبی» باشد که قریش او را به آن متهم می‌کردند به شرحی که هم اکنون یادآور می‌شویم، در این صورت رابطه میان این دو فعل روشن می‌گردد.

^۱ مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۳۸۶.



شکی نیست که پیامبر (ص) از نخستین لحظه دعوت خود، گام بر خلاف روش نیاکان آنان برداشت و راه و روش آنان و خدایان دروغین آنان را که پرستش می‌کردند، نکوهش نمود، و سرانجام آئین او مایه تفرقه و دو دستگی گشت، از این جهت وی در نظر آنان مجرم و خلافکار شمرده شد - لذا - سران قریش در دیدار خود با ابوطالب به عنوان شکایت چنین گفتند:

«ان ابن اخیک قد سب الهتنا و عاب دیننا و ظلل آباتنا فاما ان تکفه عنا و اما ان تخیل بیننا و بینه»^۱.

«برادر زاده تو به خدایان ما ناسزا گفته و آئین ما را به زشتی یاد کرده و افکار و عقائد ما را باطل، و نیاکان ما را گمراه قلمداد کرده است یا او را از این کار باز دار، و یا حمایت خود را از او بردار».

جرمهای او پیش از هجرت بر محور چنین مسائل دور می‌زند در حالی که جرم او از نظر قریش پس از هجرت شدیدتر شد زیرا او موجب برخوردهای نظامی و نبردهای خونین در بدر واحد و احزاب گردید و در نتیجه گروهی از بزرگان قریش به خاک مذلت افتادند و سرانجام قریش با قیاسهای باطل خود، او را مجرم‌تر دانسته و هرگز از گناه او چشم‌پوشیده بودند.

در صلح حدیبیه که پیامبر (ص) انعطاف و نرمش بسیار عظیمی از خود نشان داد آنان به عظمت روحی پیامبر (ص) پی‌بردند و بسیاری از آنان فهمیدند که در محاسبات خود، دچار اشتباه شدند بودند، آنگاه که جانبازی جوانان مسلمان در بیابان حدیبیه از نزدیک مشاهده کردند، معنویت پیامبر (ص) و عظمت او در نظر آنان تجلی کرد، و در سال بعد که پیامبر برای انجام عمره با گروهی از یاران خود به زیارت خانه خدا مشرف شد، مشرکان با انضباط اسلامی و شعارهای کوبنده و در عین حال روح بخش، و تقید پیامبر (ص) به مفاد صلح نامه، کاملاً آشنا شدند و در نتیجه از پیامبر چهره دیگری در قلوب آنان ترسیم گردید و انسان مجرم، به صورت یک انسان ملکوتی وارسته و مقید به اصول اخلاقی، و منادی صلح و صفا و خیرخواه انسانها تجلی کرد و همگان به خاطر مشاهده این نوع از صفات نیک، و کردار پسندیده خاطرات تلخ گذشته را اعم از قبل از هجرت و یا پس از آن، فراموش کردند و لذا به صورت فردی و یا دستجمعی به تدریج سرزمین شرک را ترک می‌گفتند و به پیامبر می‌پیوستند و اسلام خالد بن ولید و عمرو عاص و افراد دیگر پیش از فتح مکه از ثمرات صلح حدیبیه و یا فتح آن است.

^۱ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۶۵.



خداوند این پیروزی را نصیب پیامبر نمود تا تمام این بدنگاریها و زشت اندیشهای قریش درباره رسول گرامی از میان برود و مخالفان با قیافه معصومانه و ملکوتی او آشنا گردند و اگر این پیروزی نبود مخالفان بر عقیده خود نسبت به وی باقی می ماندند.

این پیروزی نه تنها این نوع از جرمها و گناهان را برچید، و بر همه پرده نسیان افکند، بلکه او را از یک رشته اتهامهایی مانند کاهن ساحر و مفتری و کذاب و... اقتباس کننده کتابهای پیشینیان، و مانند اینها کاملاً تبرئه کرد زیرا یک فرد کاهن و ساحر، نمی تواند چنین دولت عظیمی را در یثرب تشکیل دهد که شعاع قدرت آن تا قلب جزیره برسد و سراسر قبائل و ساکنان شبه جزیره متوجه دین و آئین او گردند و هر روز، قلوب بیشتری را تسخیر کند.

اصولاً یکی از سنن اجتماعی این است که اگر فردی مدعی مقام و منصبی گردد و یا اصل و تزی را ارائه کند و یا مدعی اصلاح اجتماعی شود، روز نخست انواع ناسزا گوئی ها و دشنام ها و بلکه تهمت ها به سوی او سرازیر می گردد ولی آنگاه که او به ادعای خود عینیت بخشید و عملاً دارای مقام و منصبی شد و اصل و تزی خود را پیاده کرد و اصلاح خود را به گونه ای ارائه داد، طبعاً یک چنین عینیتی بر تمام آن همه اندیشه ها و ذهنیات خاتمه می بخشد.

حیات پیامبر (ص) نیز از این اصل جدا نبود فتح و پیروزی چشمگیر پیامبر در حدیبیه و یا مکه جرم های خیالی قریش را پنهان ساخت، بلکه همه ناسزا گوئی هایی که ممکن بود بدون پیروزی در ذهن عوام مؤثر افتد، رخت بریست و دیگر در نظر مخالفان نه مجرم و گنهگار بود و نه کاهن و غیب گو، و یا ساحر و جادوگر، بلکه انسانی ملکوتی بود که با واقع بینی و درک واقعیتها و شناخت قوانین آفرینش و مصالح و مفاسد انسانها، جهان عرب را به سعادت رهبری کرد.

۶- مقصود از متقدم و متأخر چیست؟

در آیات سوره هر چند حد زمانی این تقدم و تأخر بیان نشده ولی طبق بیان یاد شده می توان گفت مقصود حوادث به پیش از هجرت و پس از آن است و علت جدا سازی این دو، از هم این است که گناهان پیش از هجرت از دایره لفظ بیرون نبوده و فقط گناه وی همان تبلیغ اسلام و سرانجام تفرقه بوده است.

در حالی که یکی از گناهان او پس از هجرت تشکیل حکومت قدرتمندی بود که توانست در پرتو یک ارتش منظم، قوای کفر را درهم بشکند و قهرمانان آنها را به خاک مذلت بیفکند.



با توجه به این مقدمات پنجگانه، مفاد آیه آنچنان روشن می‌گردد که دیگر به توضیح زائد احتیاج نیست و کلید فهم مفاد آیه دو چیز است:

الف: مقصود از ذنب، ذنب الهی نیست، بلکه ذنبی است که قریش او را به آن متهم کرده بودند.

ب: هدف بودن مغفرت و پوشانیدن ذنوب در صورتی به نحو صحیح تجلی می‌کند که مقصود ذنب نسبی و حاکم و داور آن قریش و دشمنان پیامبر باشد، نه ذنب الهی و مخالفت با تکالیف الزامی خداوند بزرگ.

گفتاری از امام هشتم

بیان یاد شده صورت گسترده از گفتار امام رضا (ع) است، آنگاه که مأمون از حضرف مفاد آیه را سؤال کرد:

مأمون: ای فرزند پیامبر آیا از عقائد شما این نیست که پیامبران از گناه معصوم و پیراسته‌اند؟

امام: چرا.

مأمون: پس معنی گفتار خدا درباره پیامبر بزرگوارمان چیست؟ آنگاه که فرمود: «لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر»؟

امام: هیچ کس در نزد مشرکان مکه به اندازه پیامبر خدا، جرم نداشت آنان سیصد و شصت بت را می‌پرستیدند آنگاه پیامبر (ص) آنان را به یکتا پرستی دعوت کرد این کار بر آنان سخت گران آمد و همگی گفتند:

«اجعل الالهة الها واحدا ان هذا لشيء عجاب و انطلق الملامنهم ان امشوا و اصبروا على الهتکم ان هذا لشيء يرادما سمعنا بهذا في الملة الاخرة ان هذا الاختلاق» (ص/ ۵-۷)

«آیا خدایان متعدد را یک خدا قرار داده این چیز عجیبی است بزرگان آنان (از محضر ابوطالب) بیرون آمدند و گفتند بروید در راه حفظ خدایان بردبار و با استقامت باشید این چیزی است که خواسته شده است ما این سخن را در آخرین شریعت نیز نشنیده‌ایم (طبعاً از افسانه‌های پیشینیان است) این جز دورغ چیزی نیست.»



آنگاه که پیامبر (ص) مکه را فتح کرد و پیامبر را با خطا «انا فتحنا لک فتحا مبینا» مخاطب ساخت در این موقع گروهی از مشرکان مکه اسلام آوردند و برخی دیگر مکه را ترک گفتند، و گروه دیگر که به حالت شرکت باقی ماندند، نتوانستند یکتاپرستی را انکار نمایند از این جهت گناه او نزد مردم مکه بخشوده و پوشیده شد.

مأمون: خدا خیرت دهد ای ابا الحسن.^۱

^۱ بحارالانوار.



This document was created with Win2PDF available at <http://www.win2pdf.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.
This page will not be added after purchasing Win2PDF.